

مبانی تربیت و رشد اسلامی

مستندات جلسه سی و نهم

موضوع:

فلسفه و فهم قرآن و احادیث

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

علامه طباطبایی؛ فلسفه و تفسیر قرآن

علامه طباطبایی رحمة الله عليه در مقدمه تفسیر المیزان بعد از نقد روش های محدثین ظاهرگرا و متکلمین به سراغ نقد روش فلاسفه می رود و می نویسد:

و اما فلاسفه؟ آنان نیز به همان دچار شدند که متکلمین شدند، وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند، سر از تطبیق و تاویل آیات مخالف با آراء مسلم شان در آوردند، البته منظور ما از فلسفه، فلسفه بمعنای اخص آن یعنی فلسفه الهی به تنهایی نیست، بلکه منظور، فلسفه بمعنای اعم آن است، که شامل همه علوم ریاضیات و طبیعیات و الهیات و حکمت عملی میشود.

البته خواننده عزیز توجه دارد که فلسفه به دو مشرب جدای از هم تقسیم می شود، یکی مشرب مشاء، که بحث و تحقیق را تنها از راه استدلال معتبر میداند و دیگری مشرب اشراق است که میگوید حقایق و معارف را باید از راه تهذیب نفس و جلا دادن دل، به وسیله ریاضت، کشف کرد.

مشائیان وقتی به تحقیق در قرآن پرداختند، هر چه از آیات قرآن در باره حقایق ما وراء طبیعت و نیز در باره خلقت و حدوث آسمانها و زمین و برزخ و معاد بود، همه را تاویل کردند، حتی باب تاویل را آن قدر توسعه دادند، که به تاویل آیاتی که با مسلمیات فلسفیان ناسازگار بود قناعت نکرده، آیاتی را هم که با فرضیاتشان ناسازگار بود تاویل نمودند.

مثلا در طبیعیات، در باب نظام افلاك، تئوری و فرضیه هایی برای

خود فرض کردند، و روی این اساس فرضی دیوارها چیدند، و بالا بردند، ببینند آیا فرو می‌ریزد یا خیر، که در اصطلاح علمی این فرضیه‌ها را (اصول موضوعه) می‌نامند، افلاک کلی و جزئی فرض کردند، عناصر را مبدأ پیدایش موجودات دانسته، و بین آنها ترتیب قائل شدند، و برای افلاک و عناصر، احکامی درست کردند، و معذک با اینکه خودشان تصریح کرده‌اند که همه این خشت‌ها روی پایه‌ای فرضی چیده شده، و هیچ شاهد و دلیل قطعی برای آن نداریم، با این حال اگر آیه‌ای از قرآن مخالف همین فرضیه‌ها بود تاویلش کردند (زهی بی انصافی).

و اما آن دسته دیگر فلاسفه که متصوفه از آنها‌یند، بخاطر اشتغالشان به تفکر و سیر در باطن خلقت، و اعتنائیشان به آیات انفسی، و بی توجهیشان بعالم ظاهر، و آیات آفاقی، بطور کلی باب تنزیل یعنی ظاهر قرآن را رها نموده، تنها به تاویل آن پرداختند، و این باعث شد که مردم در تاویل آیات قرآنی، جرأت یافته، دیگر مرز و حدی برای آن نشناسند، و هر کس هر چه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری که جز در عالم خیال موطنی ندارد، بر هم بافته آیات قرآنی را با آن معنا کنند، و خلاصه بهر چیزی بر هر چیزی استدلال کنند، و این جنایت خود را به آنجا بکشانند، که آیات قرآنی را با حساب جمل و باصطلاح بازتر و بیشتر و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کنند، حروفی را نورانی و حروفی دیگر را ظلمانی نام گذاشته، حروف هر کلمه از آیات را به این دو قسم حروف تقسیم نموده، آنچه از احکام که خودشان برای این دو قسم حروف تراشیده‌اند، بر آن کلمه و آن آیه مترتب سازند.

و پر واضح است که قرآن کریم نازل نشد که تنها این صوفیان خیالباف را هدایت کند، و مخاطبین در آیات آن، تنها علمای علم اعداد، و ایقوف و حروف نیستند، و معارف آنهم بر پایه حساب

جمل که ساخته و پرداخته منجمین است، پی ریزی نشده، و چگونه شده باشد؟ و حال آنکه نجوم از سوقاتیهای یونان است، که به زبان عربی ترجمه شد.

خواهید گفت روایات بسیاری از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت ﷺ رسیده، که مثلاً فرموده‌اند: برای قرآن ظاهری و باطنی است، و برای باطن آن باز باطن دیگری است، تا هفت بطن، و یا هفتاد بطن، (تا آخر حدیث).

در پاسخ می‌گوئیم: بله ما نیز منکر باطن قرآن نیستیم، و لکن پیغمبر و ائمه ﷺ هم به ظاهر قرآن پرداختند، و هم به باطن آن، هم به تنزیل آن، و هم به تاویلش، نه چون نامبردگان که بکلی ظاهر قرآن را رها کنند، آن وقت تازه در باره تاویل حرف داریم، منظور از تاویل در لسان پیامبر و ائمه ﷺ آن تاویلی نیست که نامبردگان پیش گرفته‌اند، چه تاویل باصطلاح آقایان عبارتست از معنایی که مخالف ظاهر کلام باشد، و با لغات و واژه‌های مستحدثی که در زبان مسلمانان و بعد از نزول قرآن و انتشار اسلام رایج گشته جور درآید، ولی تاویلی که منظور قرآن کریم است، و در آیاتی از قرآن نامش برده شده، اصلاً از مقوله معنا و مفهوم نیست، که انشاء الله در اوائل سوره آل عمران توضیح بیشتر آن خواهد آمد. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱)

[نقص و انحراف مشترك تمام مسلك‌های تفسیری یاد شده و لازمه

این نقص]

و خواننده عزیز اگر در این مسلك‌هایی که در باره تفسیر برایش نقل کردیم دقت بفرماید، خواهد دید که همه در این نقص (که نقص بسیار بزرگی است) شریکند: که آنچه از ابحاث علمی و یا فلسفی بدست آورده‌اند، بر قرآن کریم تحمیل نموده‌اند، بدون اینکه مدالیل آیات بر آنها دلالت داشته باشد، و در نتیجه تفسیر اینان نیز تطبیق شده، و تطبیق خود را تفسیر نام

نهادند، و حقایق قرآن را به صورت مجازها در آورده، تنزیل عده‌ای از آیات را تاویل کردند.

و لازمه این انحراف- (همانطور که در اوائل گفتار اشاره کردیم) این شد که قرآنی که خودش را به (هُدًى لِّلْعَالَمِينَ)^۱، و (نُوراً مُّبِيناً)^۲، و (تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ)^۳ معرفی نموده، هدایت نباشد، مگر به كمك غیر خودش، و بجای نور مبین مستنیر به غیرش باشد، از غیر خودش نور بگیرد، و بوسیله غیر خودش بیان شود، حالا آن غیر چیست؟ که ما را بسوی قرآن هدایت می‌کند، و به قرآن نور و بیان می‌دهد؟! نمیدانیم، و اگر آن علمی که بزعم آقایان نور بخش و مبین قرآن و هادی بسوی آنست، و خودش مورد اختلاف شد، (که مورد اختلاف هم شده، و چه اختلاف شدیدی) آیا مرجع چه خواهد بود؟! نمیدانیم.

و بهر حال هیچیک از این اختلافاتی که ذکر شد، منشاش اختلاف نظر در مفهوم لفظ آیه، و معنای لغوی و عرفی عربی مفرد آن، و جمله‌اش نبوده، برای اینکه هم کلمات قرآن، و هم جملات آن، و آیاتش کلامی است عربی، و آنهم عربی آشکار، آن چنان که در فهم آن هیچ عرب و غیر عربی که عارف به لغت و اسالیب کلام عربی است توقف نمی‌کند. و در میان همه آیات قرآن، (که بیش از چند هزار آیه است)، حتی يك آیه نمی‌یابیم که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد، بطوری که ذهن خواننده در فهم معنای آن دچار حیرت و سرگردانی شود، و چطور چنین نباشد و حال آنکه قرآن فصیح‌ترین کلام عرب است، و ابتدایی‌ترین شرط فصاحت این است که اغلاق و تعقید نداشته باشد، و حتی آن آیاتی هم که جزو متشابهاات قرآن بشمار

۱. آل عمران/۹۶.

۲. نساء/۱۷۴.

۳. نحل/۸۹.

می‌آیند، مانند آیات نسخ شده، و امثال آن، در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش بخاطر این است که مراد از آن را نمیدانیم، نه اینکه معنای ظاهرش نامعلوم باشد.

پس این اختلاف از ناحیه معنای کلمات پیدا نشده، بلکه همه آنها از اختلاف در مصداق کلمات پیدا شده، و هر مذهب و مسلکی کلمات و جملات قرآن را بمصداقی حمل کرده‌اند، که آن دیگری قبول ندارد، این از مدلول تصویری و تصدیقی کلمه، چیزی فهمیده، و آن دیگری چیزی دیگر. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱،

ص ۱۱۳)

[دو روش برای فهم حقائق قرآن از راه ابیات علمی و روش مقبول از این دو]

بر سر این دو راهی، کمتر کسی می‌تواند راه میانه را برود، نه آن قدر علم را در درك حقایق قرآن دخالت دهد، که سرانجام سر از علم ایقوف و زبر و بینه در آورد، و نه آن قدر بفکر ساده خود جمود دهد، که تا روز قیامت چراغ را بر پیه سوز، و سلاح را برگرز و کمند، حمل کند.

بلکه در عین اینکه به ذیل ابیات علمی متمسک می‌شود، نتایج حاصله را بر قرآن تحمیل نکند، چون فهمیدن حقایق قرآن، و تشخیص مقاصد آن، از راه ابیات علمی دو جور است، یکی اینکه ما در مسئله‌ای که قرآن متعرض آنست، بحثی علمی، و یا فلسفی را آغاز کنیم، و هم چنان دنبال کنیم، تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود، آن وقت بگوئیم: آیه هم همین را میگوید، این روش هر چند که مورد پسند بحثهای علمی و نظری است، و لکن قرآن آن را نمی‌پسندد.

دوم اینکه برای فهم آن مسئله، و تشخیص مقصود آن آیه، از نظائر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه مورد نظر را بدست آوریم، (آن گاه اگر بگوئیم علم هم همین را می‌گوید عیبی ندارد)، و این

روشی است که میتوان آن را تفسیر خواند، خود قرآن آن را می‌پسندد، چون قرآن خود را تبیان کل شیء میداند، آن وقت چگونه ممکن است که بیان خودش نباشد، قرآن خود را هدایت مردم و بیناتی از هدی، و جدا سازنده حق از باطل معرفی نموده، می‌فرماید: (هُدًى لِّلنَّاسِ، وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى، وَ الْفُرْقَانِ)^۱، آن وقت چطور ممکن است هدایت، و بینه، و فرقان، و نور مردم در تمامی حوائج زندگیشان باشد، ولی در ضروری‌ترین حاجتشان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد، و نه تبیان، و نه فرمان، و نه نور؟.

قرآن بتمامی افرادی که در راه خدا مجاهدت می‌کنند مژده داده، که ایشان را به راه‌های خود هدایت می‌کند، و فرموده: (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)،^۲ آن وقت در مهم‌ترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند؟ (و به فرضیات علمی احاله کند)، و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سیلی بهتر از سبیل قرآن بشر را بسوی او هدایت میکند؟! و آیاتی که قرآن را چنین معرفی می‌کند بسیار است، که انشاء الله در بحث محکم و متشابه، در اوائل سوره آل عمران به همه آنها اشاره نموده، در اطرافش بحث مفصل می‌کنیم. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۷)

پیروی ما از روش آنان و ذکر جهات و محورهای مورد بحث در این تفسیر

و ما نیز بیاری خدای سبحان روش تفسیری خود را به همین طرز قرار می‌دهیم، و از آیات قرآن در ضمن بیاناتی بحث می‌کنیم، و بهیچ وجه بحثی نظری، و فلسفی، و یا به فرضیه‌ای علمی، یا مکاشفه‌ای عرفانی، تکیه نمی‌کنیم.

۱. بقره/۱۸۵.

۲. عنکبوت/۶۹.

و نیز در این تفسیر در جهات ادبی قرآن بیش از آن مقداری که در فهم معنا از اسلوب عربی محتاج به آن هستیم، و تا آن نکته را بیان نکنیم از اسلوب عربی کلام آن معنا را نمی‌فهمیم، و یا مقدمه‌ای بدیهی، و یا مقدمه‌ای علمی که فهم اشخاص در آن اختلاف ندارد، ذکر نمی‌کنیم. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰)

[آشتی میان مشرب‌های مختلف تفسیر؟]

حاصل سخنان ما این شد که طریق بحث پیرامون حقائق و کشف آن منحصر در سه طریق است، یا از راه ظواهر دینی کشف می‌شود، و یا از طریق بحث عقلی، و یا از مسیر تصفیه نفس، و مسلمانان هر طائفه یکی از این سه طریق را سلوک کرده‌اند، در حالی که بطور قطع یکی از این سه راه حق و درست است، و آن دوی دیگر باطل است، برای اینکه این سه طریق خودشان یکدیگر را باطل می‌دانند، و بینشان تنازع و تدافع هست، و در مثل مانند سه زاویه يك مثلث‌اند، که هر قدر يك زاویه از آن سه را گشادتر کنی دو زاویه دیگر تنگ‌تر می‌شوند، و به عکس هر قدر آن دو زاویه را گشادتر کنی این يك زاویه را تنگ‌تر کرده‌ای، و اختلاف این سه طریق بطور مسلم در کیفیت تفسیر قرآن نیز اثر دارد، و تفسیری که يك متدین و متعبد به ظواهر دین برای قرآن می‌کند، با تفسیری که يك فیلسوف و يك صوفی می‌نویسد اختلاف فاحشی دارد، هم چنان که این اختلاف را به عیان در تفاسیر مشاهده می‌کنیم و احساس می‌کنیم که هر مفسری مشرب علمی خود را بر قرآن تحمیل کرده و خواسته است بفهمد که قرآن چه می‌گوید، بلکه خواسته است بگوید قرآن نیز همان را می‌گوید که من می‌فهمم، البته اینکه گفتیم هر مفسر کلیت ندارد، مفسرینی انگشت شمار نیز هستند که از این خطا مبرا بوده‌اند.

در سابق توجه فرمودید که کتاب آسمانی- قرآن عزیز- از این

سه طریق آنچه که حق است تصدیق کرده، و باطلش را باطل دانسته و حاشا که در این سه طریق باطن حقی باشد و قرآن آن را نپذیرد و ظواهر قرآن با آن موافقت نداشته باشد، و حاشا بر اینکه در ظاهر و باطن قرآن حقی باشد که برهان عقلی آن را رد کند، و نقیض آن را اثبات نماید.

و به همین جهت است که جمعی از علما در صدد برآمده‌اند به مقدار بضاعت علمی که داشته‌اند و در عین اختلافی که در مشرب داشته‌اند، بین ظواهر دینی و بین مسائل عرفانی نوعی آشتی و توافق برقرار کنند، مانند محیی الدین عربی، و عبد الرزاق کاشانی، و ابن فهد، و شهید ثانی، و فیض کاشانی.

بعضی دیگر در صدد برآمده‌اند بین فلسفه و عرفان صلح و آشتی برقرار سازند، مانند ابی نصر فارابی و شیخ سهروردی صاحب اشراق، و شیخ صائن الدین محمد ترکه.

بعضی دیگر در این مقام برآمده‌اند تا بین "ظواهر دینی" و "فلسفه" آشتی برقرار سازند، چون قاضی سعید و غیره.

بعضی دیگر خواسته‌اند بین هر سه مشرب و مرام توافق دهند، چون ابن سینا که در تفسیرها و سایر کتبش دارد، و صدر المتالهین شیرازی در کتابها و رساله‌هایش و جمعی دیگر که بعد از وی بودند.

ولی با همه این احوال اختلاف این سه مشرب آن قدر عمیق و ریشه‌دار است که این بزرگان نیز نتوانستند کاری در رفع آن صورت دهند، بلکه هر چه در قطع ریشه اختلاف بیشتر کوشیدند ریشه را ریشه‌دارتر کردند، و هر چه در صدد خاموش کردن اختلاف برآمده‌اند دامنه این آتش را شعله‌ورتر ساختند. و شما خواننده عزیز به عیان می‌بینی که اهل هر فنی از این فنون اهل فن دیگر را جاهل یا بی‌دین یا سفیه و ابله می‌خواند، و عامه مردم را می‌بینی که هر سه طائفه را منحرف می‌دانند.

همه این بدبختی‌ها در آن روزی گریبان مسلمانان را گرفت که از دعوت کتاب به تفکر دسته جمعی تخلف کردند، برای فهم حقائق و معارف دینی لجنه تشکیل ندادند، هر کسی برای خود راهی پیش گرفت با اینکه قرآن کریم فرموده بود: «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا»^۱، البته این يك علت تفرقه مسلمین بود علت‌های دیگری برای این وضع هست.

بار الها همه ما را به سوی آنچه مایه خشنودی تو از ما است هدایت فرما، و کلمه ما را بر حق جمع و متفق فرما و از ناحیه خودت موهبتی از ولایت ارزانی بدار، و از ناحیه خویش یآوری بمانما ببخش. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۵۹)

مقام معظم رهبری و فقه و فلسفه

مقام معظم رهبری در بیانات مختلفی درباره فقه و فلسفه و نسبت آنها با زندگی سخن گفته‌اند که ما در این جا مهم‌ترین آنها را می‌آوریم.

آیا فلسفه موجود برای ورود به عرصه زندگی طراحی شده است؟

یک طرف قضیه یک نظام اسلامی است که اقتصاد هست - حالا اقتصاد را مثال زدند - حکومت هست، فرهنگ هست، دانش روز هست، فناوری‌های جدید عالم هست، ارتباطات گوناگون اجتماعی هست، سبک زندگی هست؛ دائم تفکرات و نظرهای جدیدی که در زندگی اثر می‌گذارند، دارد در دنیا به وجود می‌آید و صادر می‌شود؛ اینها هست. ما یک نظامی داریم با این پدیده‌ها و با این حوادثی که پیرامونش و در درونش وجود دارد؛ این [نظام] باید اداره بشود با اسلام، با فکر اسلامی. فکر اسلامی در جنبه‌ی عملی، همان فقه اسلام است؛ البته بنده با فلسفه خواندن، نه فقط مخالف نیستم بلکه کاملاً تأیید می‌کنم، فلسفه هم لازم است؛ حالا چه جوری داخل برنامه‌های شما

۱. آل عمران/۱۰۳.

بشود، آنها به برنامه‌ریزی مدیران محترم آنجا بستگی دارد؛ لکن فلسفه خوب است، لازم است، نه اینکه فقط خوب است؛ لازم است؛ در این تردیدی نیست؛ لکن آنچه زندگی را اداره میکند، عملاً فقه ما است؛ علت هم این است که فلسفه‌ی اسلامی در طول زمان امتداد عملی نداشته؛ یعنی این حکمت نظری ما به حکمت عملی امتداد پیدا نکرده؛ در حالی که فلسفه‌های غربی که از لحاظ نفس فلسفه بودن خیلی کم محتواتر و ضعیف‌تر از فلسفه‌ی اسلامی هستند، امتداد عملیاتی دارند؛ یعنی اگر چنانچه شماها مثلاً فرض کنید که فلسفه‌ی کانت یا هگل یا مارکس را معتقد باشید، در مورد حکومت نظر دارید، در مورد فرد نظر دارید، در مورد ارتباطات اجتماعی نظر دارید؛ اما [اینکه] اقتضای فلسفه‌ی ملاًصدرا یا فلسفه‌ی فرض بفرمایید که ابن‌سینا یا دیگری در حکومت یا در فلان [مسئله] چیست، چیزی برای ما روشن نشده؛ نه اینکه ندارد، قطعاً دارد؛ سفارش من به متفلسفین و فعالان فلسفه همیشه این بوده که این امتداد را پیدا کنند؛ چون معتقدم اثر دارد؛ این امتداد وجود دارد اما خبر روی آن کار نشده؛ بنابراین فعلاً آنچه میتواند جامعه را اداره کند، فقه ما است؛ خبر پس این اقتضای بیرونی و نیاز بیرونی، این هم حوزه. (بیانات در دیدار اعضای موسسه عالی فقه و علوم اسلامی؛ ۱۳۹۷/۱۲/۱۳)

«نقص فلسفه‌ی ما این نیست که ذهنی است - فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد - نقص فلسفه‌ی ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه‌ی مسائل زندگی مردم، کم و بیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفه‌ی ما به‌طور کلی در زمینه‌ی ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند». (بیانات در

روش استفاده از قرآن

یک نکته‌ی دیگر در مورد پژوهش‌های قرآنی این است که در پژوهش‌های قرآنی توجه به کارهای علمی مبنائی و اصولی خیلی لازم است. اینجور نیست که هر کس عربی بلد بود، بتواند از قرآن همه‌ی مطالب را بفهمد و درک بکند؛ بتواند یک پژوهنده‌ی قرآنی باشد؛ نه. اولاً انس با خود قرآن لازم است؛ یعنی پژوهنده‌ی قرآنی باید با مجموع قرآن مأنوس باشد؛ تلاوت قرآن، دوباره خواندن قرآن، سه باره خواندن قرآن، تدبرهای شخصی در قرآن، کمک میکند به اینکه ما وقتی در یک موضوع خاصی در قرآن دنبال حقائق میگردیم، درباره‌ی آن موضوع بتوانیم راه به جایی ببریم؛ پس خود انس با قرآن لازم است.

بعد هم کیفیت استفاده‌ی از قرآن؛ این شیوه‌ای که علمای دین ما، فقه‌های ما در استفاده‌ی از آیات و روایات دارند، یک شیوه‌ی تجربه شده است، یک متد علمی پخته شده و رسیده و کاملاً آزموده شده است؛ اینها را باید فرا گرفت. نمیخواهم بگویم هر کس میخواهد پژوهش قرآنی کند، برود سالها درس طلبگی بخواند؛ مراد من این نیست، اما پژوهش قرآنی بدون اینکه انسان مقدمات و مبادی فهم قرآن را که از جمله‌ی آنها همین آشنائی با زبان، آشنائی با نکات و دقائق زبان، آشنائی با بعضی از مبانی اصول فقه است - که اینها جزو چیزهای لازم است - اینها را باید فهمید؛ و استفاده‌ی از روایاتی که در ذیل قرآن هست. اینها همه در پژوهش‌های قرآنی مؤثر است. (بیانات

در دیدار جمعی از بانوان قرآن پژوه کشور؛ ۱۳۸۸/۷/۲۸)

تعریف و دورنمایی از فقه

انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات احوالی دارد، و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست، و نیز شامل احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بقیه‌ی

شوون اوست. تکلیف و سرنوشت همه‌ی اینها در فقه معلوم

میشود. (بیانات در آغاز درس خارج فقه؛ ۱۳۷۰/۶/۳۱)

فقه به معنای عام عبارت از آگاهی از دین است و شامل جمیع معارف اسلامی^۱ می‌شود اما فقه به معنای خاص، که ستون فقرات^۲ و بنیه اصلی حوزه‌های علمیه و به معنای وسیع‌تر، استخوان‌بندی زندگی اجتماعی و سیاسی است^۳ به «آگاهی از علم دین و فروع دینی و استنباط وظایف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه‌ی متون دینی»^۴ تلقی می‌گردد.

منظور از فقاہت که یک علم بشمار می‌رود، همان روش و شیوه استنباط است^۵ یعنی «همین روش رد فروع به اصول، و استنباط از اصول و مبانی استنباط - [یعنی] کتاب و سنت و عقل و اجماع - و کیفیت این استنباط و تقابل میان ادله و ترتیب و نوبت‌بندی ادله‌ی مختلف، که اول به چه مراجعه کنیم؛ فرضاً اول به ادله‌ی اجتهادی مراجعه میکنیم، به ظواهر مراجعه میکنیم؛ اگر ظواهر تعارض داشتند، چه کار بکنیم؟ اگر ظواهری نداشتیم، چه کار بکنیم؟ نوبت اصول عملیه کی میرسد؟ کدام اصل بر کدام اصل دیگر مقدم است؟ و از این قبیل. این شیوه‌ای که ما در علم اصول آن را میخوانیم، اسمش را "فقاہت" میگذاریم»^۶

مقام معظم رهبری و عرفان نظری

بنده هیچ دشمنی و مخالفتی با عرفان نظری ندارم. گفته

میشود: «الانسان عدو لما جهله». بنده هیچ ورودی در عرفان

۱. بیانات در اولین جلسه درس خارج فقه در سال تحصیلی جدید؛ ۱۳۹۵/۶/۱۶.

۲. دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۹/۸/۲.

۳. دیدار طلاب حوزه‌های علمیه؛ ۱۳۹۸/۲/۱۸.

۴. بیانات در آغاز درس خارج فقه؛ ۱۳۷۰/۶/۳۱.

۵. بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان؛ ۱۳۷۴/۸/۱۰.

۶. بیانات در آغاز درس خارج فقه؛ ۱۳۷۰/۶/۳۱.

نظری ندارم، اما هیچ عداوتی هم ندارم؛ منتها اعتقاد این است که ما نباید عرفان را به معنای الفاظ و تعبیرات و فرمولهای ذهنی مثل بقیه‌ی علوم ببینیم. عرفان، همان مرحوم قاضی است؛ مرحوم ملا حسینقلی همدانی است؛ مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی اینهاست. مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان هم وارد بود؛ منتها آنچه که در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد. خب، موضوع عرفان، ذات مقدس پروردگار است. موضوع عرفان، خداست. از این جهت، برتر از همه‌ی علوم است. خب، این خدا باید در زندگی کسی که اهل عرفان است، تجلی پیدا کند. ما کسانی را دیدیم که گفته میشد در عرفان نظری از همه بهترند، اما در عرفان عملی یک قدم برنداشته بودند. ما افراد اینجوری را دیدیم و درک کردیم که اصلاً مسائل سلوکی و اینها را مس نکرده بودند. آنچه که من به آن تکیه دارم، این است که واقعاً یک حرکت عملی دیده شود؛ که این در مورد اهل معقول، به طور عام مطلوب است. آن کسانی هم که به عنوان اهل حکمت و اهل معقول شناخته شدند، غالباً کسانی‌اند که این جنبه‌ی معنوی در آنها وجود داشته. (بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی؛ ۱۳۹۱/۱۱/۲۳)

عرفان نظری اصلاً در اینجا مورد نظر ما نیست و فایده‌ای هم ندارد. واقعاً عرفان نظری فایده‌ای ندارد.

من يك شب از امام پرسیدم آقا شما مرحوم حاج میرزا جواد آقا را درك کردید؟ درس ایشان رفتید؟ ایشان بلافاصله گفتند افسوس، نه. بعد گفتند آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی آمد به من پیشنهاد کرد که برویم درس آ میرزا جواد آقا. ایشان هفته‌ای يك بار جلسه داشت. گفتند با ایشان یکی دو جلسه رفتیم.

بعد اینجوری تعبیر کردند: آن وقتها ذهن ما پر بود، این درس را نپسندیدیم. آن وقت امام نپسندیده بود؛ اما حالا در هشتاد و چند سالگی که حتماً ایشان از لحاظ معنوی پخته‌تر شده بود، افسوس می‌خورد که چرا نرفته. ذهن ایشان آن وقت از چه پر بود؟ از همین حرفهای عرفان نظری. یعنی وقتی که کسی رفت پای درس شاه‌آبادی نشست و آن حرفها و آن اصطلاحات و آن زرق و برق الفاظ را شنفت، ولو برای خود آن آدم با معنا همراه است، اما این حرفها برای هر کسی معنا نمی‌آورد؛ طبعاً حرفهای ساده‌ی مثل حاج میرزا جواد آقا را نمی‌پسندد؛ در حالی که لب عرفان، همان حرفهای ساده بوده.

آقای خوشوقت می‌گفتند که من می‌خواستم کتاب «لقاءالله» را چاپ کنم، پیش امام رفتم و گفتم شما يك تقریظ بنویسید. امام گفتند نه، این را چاپ نکن؛ برو «المراقبات» را چاپ کن، آن مؤثرتر و بهتر است. ایشان هم آمده بود و چاپ کرده بود. بنابراین عرفان اینهاست.

باید این عرفان عملی را، این حالت سلوک را توی طلبه راه انداخت. ما همت کنیم، طلبه را اهل نماز شب کنیم؛ این خیلی كمك میکند. برنامه‌ریزی ك نید که از میان پنجاه هزار طلبه‌ی حوزه‌ی قم – حالا با حذف يك عده خیلی پائین‌ترها و يك عده خیلی پیرترها – اقلأً سی هزارتاشان هر شب نماز شب بخوانند.

(دیدار با اعضای شورای عالی حوزه؛ ۱۳۸۹/۸/۴)

نقل خاطره‌ی استاد رضائی از مقام معظم رهبری

استاد حسن رضائی که از اساتید مبرز فلسفه و عرفان در حوزه علمیّه و از شاگردان برجسته‌ی آیت الله حسن زاده‌ی آملی هستند، از گفتگوی خود و مقام معظم رهبری درباره‌ی عرفان نظری مطلبی را نقل می‌کنند که قابل توجه است:

دو سال پیش در دیدار اعضای هیأت مدیره مجمع عالی حکمت با رهبر معظم انقلاب بنده به ایشان عرض کردم «از سعی، تلاش و همت شما در نشر علوم عقلی عموماً، تأیید عرفان خصوصاً و تعامل بسیار زیبایی‌تان با استاد علامه حسن زاده آملی به نحو اخص به عنوان وظیفه بسیار تشکر می‌کنم».

به ایشان (رهبر معظم انقلاب) عرض کردم، بوسه‌ای که شما بر پیشانی استاد حسن‌زاده زدید در این جو غبارآلود که عده‌ای ایشان را زیر سؤال می‌برند و این امر را به صورت محسوس و نامحسوس بیان می‌کنند و معتقدند فردی که معتقد به وحدت وجود باشد، احوط، اجتناب از آن است؛ کار ساده‌ای نبود و بحمدالله شما از آفات و آسیب این مسأله هیچ خوفی نداشتید و ندارید و این جای تشکر دارد.

البته تنها چیزی که در آن جا مایه دغدغه شده بود و خدمت ایشان عرض کردیم، این بود که ایشان صریحاً فرموده بودند «من اگر از عرفان ترویج می‌کنم، تأیید می‌کنم، ضرورت آن را احساس می‌کنم. مراد من از عرفان، تهذیب است. عرفان نظری نیست»؛ به ایشان گفتم که این سخن شما مقداری مایه سوء برداشت شده است، نمی‌دانم نیت شما چه بوده است، توضیح می‌فرمایید؟ سوء برداشت شده است که عرفان نظری به طور کلی چیز ضروری نیست، بلکه چیز بی فایده‌ای است، این گونه از فرمایشات شما استفاده کرده‌اند، البته ما این گونه برداشت نکرده‌ایم، ما برداشت کرده‌ایم که اصل عرفان تهذیب است که عرفان نظری اگر در راستای تهذیب قرار گیرد، قابل دفاع است، قابل قبول است، و الا فلا... من فرمایش شما را این گونه فهمیدم و توجیه کردم، حالا خود شما توضیح فرمایید که مرادتان چه بوده است و سپس ایشان شروع به توضیح این مسأله کردند و فرمودند: «**من همان حرفی که قبلاً گفتم، مرادم**

از عرفان، تهذیب است و اصل عرفان تهذیب است، با عرفان نظری مخالف نیستیم و خودم عرفان نظری نخوانده‌ام» و فرمودند: گرچه «الناس أعداء ما جهلوا»، ولی من از کسانی هستم که عدو و دشمن نیستم، با عرفان نظری دشمنی ندارم و خودم هم نخوانده‌ام، ولی حقیقت عرفان تهذیب است.

(خبرگزاری رسا؛ <https://noo.rs/bmhnrm>)

فلسفه و کودکان و مقام معظم رهبری

یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتابهای فلسفی متعددی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اوّل با مبانی فلسفی‌ای که امروز مورد پسند لیبرال دموکراسی است، آشنا میکنند. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظامهای مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود، چیزی بود که مثلاً به فلسفه‌ی علمی «مارکس» منتهی شود. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد ملاًصدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم میتواند بر آن همت بگمارد. بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذاب. (بیانات

در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی؛ ۱۳۸۲/۱۰/۲۹)

فلسفه، شیوه فکر کردن

امروز در کشورهای پیشرفته‌ی مادی دنیا، یکی از کارهای اساسی و یک رشته‌ی مهم، تدریس فلسفه برای کودکان است. خیلی‌ها در جامعه‌ی ما اصلاً تصور نمیکنند که برای کودک هم فلسفه لازم است. برخی تصور میکنند فلسفه به معنای یک چیز قلمبه سلمبه‌ای است که یک عده‌ای در سنین بالا به آن توجه میکنند؛ این نیست. فلسفه شکل دادن فکر است، یاد

دادنِ فهم کردن است، ذهن را به فهمیدن و تفکر کردن عادت دادن است؛ این از اول باید به وجود بیاید. قالب مهم است. اگرچه محتوا هم در همین فلسفه‌ی کودکان حائز اهمیت است، اما عمده شیوه است؛ یعنی کودک از اول کودکی عادت کند به فکر کردن، عادت کند به خردورزی؛ این خیلی مهم است. من خوشحال شدم از این که دیدم در خلال حرفها این را متذکر شدند. (بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی؛

۱۳۹۱/۷/۲۰)

يك مسئله، مسئله‌ی نوشتن کتاب فلسفی برای کودکان است، که غربی‌ها دارند این کار را میکنند. دو سه سال قبل از این، يك کتابی برای من آوردند، من مبالغی نگاه کردم. خب، از همان اولی که شروع میکنند، واقعاً فلسفه است؛ لیکن باب کودکان است. این کتاب، يك کتاب خیلی قشنگی است در باب فلسفه - حالا اسمش یادم نیست؛ توی کتابهایم هست - به نظرم يك آمریکائی این را نوشته. ما به اینجور کتابی احتیاج داریم. بچه‌های ما ذهنشان دارد فلسفی میشود. خوشبختانه حرکت جامعه و نظام موجب شده که ذهنها عقلانیت پیدا کند. جوانهای ما واقعاً سؤال میکنند. این سؤالهایی که زیاد شده، این را باید مبارك دانست؛ منتها ما باید جوابگوئی داشته باشیم. حس سؤال کنندگی دارد زیاد میشود، و این همین طور دارد به نسلهای پائین‌تر منتقل میشود. ما يك نوه‌ی کوچکی داریم، دو سال و نیمش است و هنوز درست حرف هم نمیزند. چند روز پیش يك میزی اینجا بود، داشت می‌انداخت. به او گفتم این میز را نینداز. گفت: چرا؟ خوشم آمد از این که گفت چرا. چرا نیندازم؟ دنبال علت میگردد. بعد پنجه میزد به يك بچه‌ی دیگری، گفتم آقا جان نکن. گفت: چرا؟ این سؤال کردن از علت، خیلی چیز مهمی است. این حالت دارد به وجود می‌آید. حالا وقتی او ده ساله

بشود، سؤالات زیادی برایش مطرح است: چرا؟ چرا؟ چرا؟ وقتی همین بچه، يك جوان هجده نوزده ساله‌ای باشد، سؤالات قوی‌تری در ذهنش ایجاد میشود. ما باید برای این سؤالات جواب داشته باشیم. این کار، کار شماهاست. شما واقعاً میتوانید این کار را انجام دهید. (بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی؛ ۱۳۹۱/۱۱/۲۳)